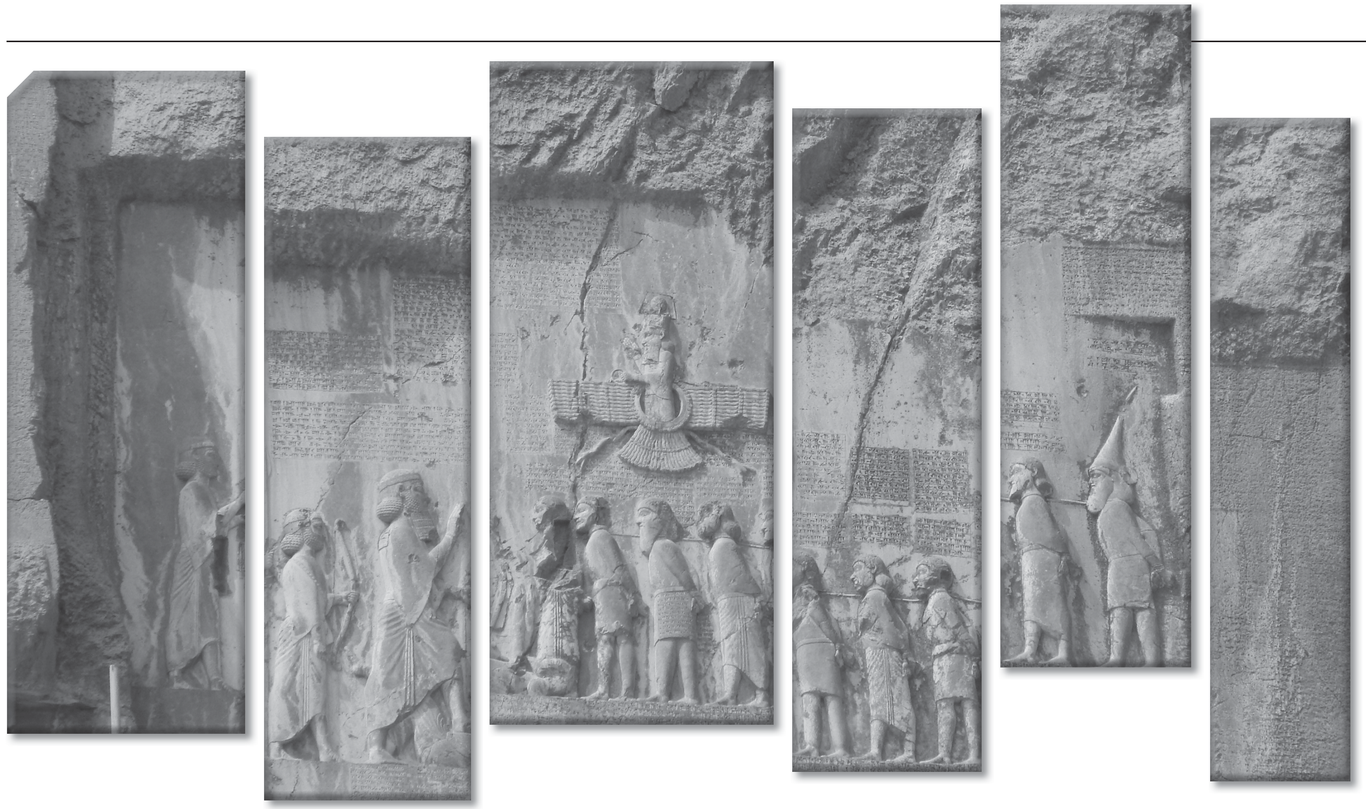

اردشیر اول زیر ذره‌بین نگاهِ تفکر علمی در متون کهن

# هخامنشیان و ساختارهای ناپیدای اندیشه‌ورزی

## نگاهی علم‌ورزانه به پادشاهی اردشیر اول و چگونگی تدوین متن بنیادین در فرهنگ ایرانی

عبدالرضا ناصرمقدسی
متخصص مغز و اعصاب

هرچه بیشتر تاریخ ایران را می‌خوانم، سؤال‌های جدیدی برای من مطرح می‌شود. به‌خصوص اگر بخواهیم تاریخ را مانند شبکه‌ای ببینیم که گذشته و آینده را به یکدیگر متصل کرده و می‌تواند سؤال‌های ما را درباره ماهیت‌مان پاسخ دهد. برای من آسیب‌شناسی ایران امروز از اهمیت بسیاری برخوردار است و هر روز بیش از گذشته نگران این مرز و بوم می‌شوم و حس می‌کنم تمام اجزای فرهنگی و هویتی ما به‌شدت مورد تهدید است. اما به‌عنوان یک پزشک و کسی که در دانشگاه تدریس می‌کند، داشتن تفکر علمی در سطح جامعه مهم‌ترین دغدغه بوده؛ بنابراین سعی می‌کند به دانشجویان خود بیش از آنکه مطالب علمی روز را یاد دهد، تفکر علمی را آموزش دهد؛ چراکه بسیاری از مشکلات جامعه ما از نبود تفکر علمی نشئت می‌گیرد. اما اینکه چرا ما تفکر علمی نداریم و علم به مفهوم جدید و غربی در کشور ما ریشه ندوانده و رشد نکرده سؤال بسیار مهمی است که پاسخ به آن می‌تواند به ما در فهم مشکلات‌مان و چگونگی غلبه بر آنها در این بزنگاه تاریخی یاری برساند؛ بنابراین در این خوانش‌ها از تاریخ ایران سعی‌ام این است که از زاویه خاصی به موضوعات نگاه کنم و در جای‌جای آن ببینم که مشکلات چگونه حل شده. چه الگوهایی شکل گرفته و آیا آنچه اتفاق افتاده می‌تواند الگو و پروتوتایپی برای تفکر علمی در دوره‌های بعد باشد؟ در مقالات قبلی بر موضوع کتابت و نوشتار تأکید خاصی داشتیم، زیرا نوشتار یکی از مهم‌ترین اجزای هر فرهنگی است که به رشد و توسعه آن کمک کرده و نیز می‌تواند به رشد تفکر انتزاعی در آن فرهنگ نیز یاری برساند. گفتیم که متأسفانه در ایران بسیار دیرتر از فرهنگ‌ها و تمدن‌های بزرگ دیگر کتابت آغاز شد و درحالی‌که داریوش بزرگ سنگ‌نبشته‌ای غنی از خود باقی گذاشت و بر خط و کتابت تأکید ویژه‌ای داشت اما این روند پس از او کمتر و کمتر شد. اگرچه نظریات متناقضی در این مورد مطرح است اما به نظر می‌رسد کتابت ارتباط مستقیمی با تفکر انتزاعی، سازمان‌یافته و علمی دارد. نوشتن شیوه‌ای از فکرکردن است و سبب می‌شود ما درگیری بیشتر و ویژه‌تری با موضوعات موردتوجه‌مان پیدا کنیم. نوشتن می‌تواند شیوه فکرکردن ما را تغییر دهد. پس این ضعف نوشتاری در فرهنگ ما فقط به عدم روایت‌ورزی ختم نمی‌شود بلکه می‌تواند شیوه فکرکردن ما را هم متأثر کرده باشد. به گمانم صحبت درباره اهمیت کتابت و نوشتار در فرهنگ ایران باستان تا این اندازه کافی است. البته از اینجا به بعد هرجا که باز نوشتار اهمیت خاصی یافت بدان خواهیم پرداخت.

### متن بنیادین

از کوروش نوشتار بگذریم، به موضوع مهم دیگری می‌رسیم که می‌توانند ماند نوشتار در شکل‌دهی به تفکر علمی نیز مؤثر باشد. و آن‌هم متن بنیادین در فرهنگ ایرانی است. در بسیاری از فرهنگ‌های متنی بنیادین وجود دارد که به گفته تورنباپ فرای در کتاب رمز کل بر تمام جنبه‌های دینی و فرهنگی آن قوم تأثیری عمیق و ماندگار می‌گذارد. به‌گمان من از متون بنیادین یا کتاب مقدسی چون تورات و انجیل و قرآن تشکیل می‌دهند. اما می‌توان از کتاب‌هایی چون الیاد هومر و شاهنامه فردوسی نیز نام برد. سؤال‌های بسیاری درباره متون بنیادین وجود دارد که پاسخ داده نشده است؛ جرا یک متن بنیادین به‌وجود می‌آید؟ یک متن بنیادین در یک فرهنگ چگونه عمل می‌کند؟ چه انتظاراتی می‌توان از متن بنیادین داشت؟ آیا پاسخ‌های متون بنیادین همه در حوزه سنت است و نباید از این متون پاسخ‌هایی برای دنیای جدید جست؟ کتاب‌ها و مقاله‌های بسیاری از نقش کمائن مقتدر این متون در فرهنگ‌های مختلف حکایت دارند. آیا متون بنیادین در رشد یا عدم رشد تفکر علمی در یک فرهنگ مؤثر بوده‌اند؟ اگر فرهنگی متنی بنیادین نداشته باشد چطور؟ آیا چنین فرهنگی در ارائه تصمیمات و پاسخ‌های متنوع به یک سؤال آزادتر است؟ اینها همه سؤالاتی است که باید به آنها پاسخ داده شود. اما ما در اینجا به‌جای اینکه درباره متن بنیادین صحبت کنیم، می‌خواهیم بدانیم چرا برخی فاقد فرهنگ بنیادین‌اند و چرا برخی دارای متن بنیادین‌اند و اگر بوده این متن چه پتانسیل‌هایی داشته است؟ و اگر نبوده آیا فضای فکری آن می‌توانسته چنین متنی را به وجود آورد؟ این سؤال می‌تواند بسیار مهم باشد، امپراتوری بزرگ هخامنشی یکی از امپراتوری‌های موفق در طول تاریخ با گستره‌ای بسیار وسیع است که به قول کوروش هیرمند «جنان پهناور است که در جنوب آن از شمال گندمه نمی‌توان رسید و از شمال به مناطق مدنی می‌رسد که از جنوب به آن شمال گندمه کرد» (مری بویس، تاریخ کیش زرتشت، ترجمه همایون صنعتی‌زاده). جنین امپراتوری‌ای نمی‌تواند فاقد مبانی فلسفی باشد. اما در قسمت‌های مربوط به داریوش کبیر و خشایارشاه دیدیم که تلاش آنها برای توسعه کشوری و نظامی براساس تفکری صورت گرفته است. شاهکارهای معماری هخامنشی در داراب و شاه‌بچره آتوس نمی‌توانسته بدون هیچ عقیده‌ای صورت گرفته باشد. بی‌شک باید پایه‌های فلسفی و تفکری قوی‌ای به چنین رشدی کمک کرده باشد. حال این سؤال پیش می‌آید که آیا چنین امپراتوری وسیعی واجد یک متن بنیادین نیز بوده؟ و اگر جواب ما مثبت است، این متن چه خصلتی داشته است؟

### متن بنیادین در فرهنگ ایرانی

اگر ما از دیاره متن بنیادین فرهنگمان بپرسند. شاید اکثرمان از شاهنامه نام ببریم که کلمه هرست است. اهمیت شاهنامه به جریانی که هویت‌مان پنهان نیست و فردوسی به دلیل کار بزرگی که انجام داده مهم‌ترین فرد در فرهنگ ایرانی محسوب می‌شود. اما به‌عنوان یک متن بنیادین شاهنامه متأخر است. کافی است آن را با کتاب‌های چون الیاد و اوستیه و اپامایانه یا تورات مقایسه کنید تا به تفاوت زمانی بین آنها پی ببرید. اهمیت این تفاوت زمانی از آن رو مهم است که بیش از فردوسی نیز برای چنین هزار سال ایران وجود داشته و مردمان و تمدن‌های بسیاری در آن زندگی می‌کردند. پس چرا ما از متنی دیگر به قدمتی مناسب با قدمت ایران نام نمی‌بریم؟ آیا واقعا چنین متنی وجود نداشته و به همین دلیل است که شاهنامه توانسته از این خلأ فرهنگی استفاده کند و به متنی بنیادین در فرهنگ ما تبدیل شود؟ با نه. چنین متنی بوده اما به دلایل مختلف از جمله دوبه‌هزار که به اسرزمین یعنی جغرا حمله اسکندر مقدونی و اعراب فرصت نظور پیدا نکرده است؟ چیزها فرهنگی که برای قومی‌ها نوشتن امپراتوری‌ها و تمدن را داشته، متنی بنیادین است. اما چرا متن بنیادین در چنین فرهنگی عجیب است. ما برای پاسخ به این سؤال می‌توانیم ببرسیم که آیا فرهنگ ایرانی زمینه و بستر ایجاد چنین متنی را داشت؟ و اگر جواب مثبت است این زمینه‌ها کدام‌ها بوده؟ بررسی دوره پادشاهی اردشیر اول بهترین پاسخ به این سؤال را به ما ارائه می‌دهد. و عجیب است که ما در بین شاهان هخامنشی یکی از کمترین متون را مربوط را دردوره اردشیر اول داریم. در وهله اول ببینیم که این مبانع ایجاد که چیزی دمورد این دوره مهم ما به ما می‌گوید و بسیر به دنبال این موضوع بگردیم که اگر این متن بنیادین به‌وجود نمی‌آمد چه خصلت‌هایی داشت و آیا می‌توانست در تفکر علمی بنیادین باشد؟ چیستی علمورزانه در دوران هخامنشیان اثر بگذارد و در تا ر و پود آن ریشه بدواند؟

### دوره سلطنت اردشیر اول هخامنشی

به طرز جیبی در دوره اردشیر اول هخامنشی که ۴۱ سال نیز بوده است. کتیبه‌های بسیار اندکی وجود دارد. سیر شکفت‌انگیز و عجیب قیطرانی در تعداد کتیبه‌ها که از خاتیارشاه آغاز شده است. در دوران اردشیر اول نیز ادامه دارد. آیا کتیبه‌ها چیز جدانی را نمی‌توان درباره او و دوران طولانی سلطنتش فهمید (ماریا بروسیوس، شاهنامه‌های هخامنشی از کوروش بزرگ تا اردشیر اول، هایده مشایخ، نشر مرامی). اما توجه به متون دیگر که در این دوره کتابت شده‌اند، می‌تواند نکات مهمی را برای ما بیان کند. قبل از اینکه به تحلیل این نشانه‌های دینی بپردازیم، باید به وسعت این امپراتوری نگاه کنیم. ما پیش از این از قول کوروش صغیر عنوان کردیم که امپراتوری هخامنشی امپراتوری بسیار وسیعی بود و از دره رسند تا ناحیه بنغازی در لیبی امروز را شامل می‌شد است؛ بنابراین این امپراتوری اقوام بسیاری را شامل می‌شد است که هر کدام یک امپراتوری ارتباطات و تاثیرگذاری آنها بر همدیگر را آسان‌تر و دوچندان‌تر می‌کرد. به غیر از این توسع فرهنگی، احتمالا باید تاثیر این امپراتوری و ساختار آن را در این فرهنگ‌ها و نوشتارهای مهم‌تر به یک سؤال آزادتر ببینیم. این فرهنگ‌ها نمی‌توانند از ساختاری که برای پیش از دو سده چنین وسعت عظیمی را یکپارچه کرده و به‌خوبی آن را حفظ کرده تاثیر نگرفته باشند. واقعا چگونه این تاثیر بر روی پیکره می‌بردازند؛ تجدیدی اصلی این امپراتوری باری برساند. شرقی است امپراتوری بزرگی شبکه‌ای از ارتباطات را نیز به‌وجود می‌آورد. ما پیش از این از راه شاهی که توسط داریوش کبیر احداث شد، سخن گفتیم. سهولت رفت‌وآمد در سرزمین امپراتوری نیز تاثیر فراوانی بر فرهنگ‌های مختلف داخل آن بگذارد. در ادامه خواهیم دید همین تاثیرگذاری چگونه در شکل‌دهی بعضی از فرضیات بین عقیده‌ها و درنهایت ایجاد متن بنیادین هخامنشی مؤثر بوده است.

### تأثیر هخامنشیان در شکل‌گیری تورات

برای این موضوع به بررسی یکی از مهم‌ترین این تاثیرگذاری‌ها می‌پردازیم؛ یعنی نقش و تاثیر هخامنشیان در تدوین تورات؛ موضوعی که به بررسی «آیا وجود ایران در تورات و آنچه دین یهود خوانده می‌شود، هستند، می‌توانند به جلد دوم کتاب تاریخ کیش زرتشت اثر مری بویس مراجعه کند. در این کتاب بویس با دقتی عینی و دقیق‌شناختی به تجزیه و تحلیل بخش‌های مختلف تورات پرداخته و تأثیر هخامنشیان بر تورات به این پیوند را بررسی می‌کند. در ادامه دیگر می‌کند که چگونه ساختار حکومتی هخامنشیان در تدوین تاثیرگذار بوده است؛ «به نظر می‌آید در این مقدمه سه فرد با اختیاراتی که شاه شاهان ایران به نحیمیا تفویض کرد، او توفیق یافت تا تخت و دلق و سیس در سراسر فلسطین آن روز بیوان بیشتری از «تنها پیوه‌رستان» بیروراند. تا نکته به صورت یک کیش رسمی ساکنان آن سرزمین درآمد و از آن به بعد می‌توان کیش آنان را «یهودی» خواند. از طرف دیگر نحیمیا توجه تورات در دوران هخامنشیان رخ داد؛ بلکه عزرا کاتب بزرگی که نامش با تدوین تورات پیوند خورده است نیز از بزرگان دربار هخامنشیان و به احتمال زیاد اردشیر اول بوده است. کتاب عزرا شرحی مهم بر این موضوع است که درعین‌حال می‌تواند شبکه دهم‌پیچیده و تاثیرگذار فرهنگی را در داخل سرزمین ایران درزمان امپراتوری هخامنشیان به ما نشان دهد. شباخت این شبکه کیش برای فهم متن بنیادین هخامنشی ضروری است. البته قبل از اینکه به تحلیل بپردازیم که چرا این امپراتوری هخامنشیان به ما نشان دهد. شباخت این شبکه کیش برای فهم متن بنیادین هخامنشی ضروری است. البته قبل از اینکه به تحلیل بپردازیم که چرا این امپراتوری هخامنشیان به ما نشان دهد. اهداف خود برسد. رابطه نحیمیا و عزرا با اردشیر اول نشان‌دهنده ارتباط تنگاتنگ و حسنه یهودیان با پادشاهان هخامنشی است که از زمان کوروش کبیر آغاز شده بود. از هردوی این کتاب‌ها مشخص است که هم نحیمیا و هم عزرا در این دور بسیار وفادار و معتقد بوده‌اند. همچنین این دو کاتب از جدال بین پرستش یک خدا (یهوه) و چند خدا در قوم یهودی خبر داشته و مشخص است که حضور نحیمیا و عزرا در اورشلیم با اختیارات و مانیعی که پادشاه هخامنشی در اختیار آنها قرار داده، سبب تعلق پیوه‌رستان بر گروه مقابل و تکوین آیین یهود به شکلی که می‌شناسیم، شده است. طبق کتاب نحمیا، او سافی و خدمتگزار دار پادشاه در کاخ شوش بود. نحمیا تکر می‌کند که پس از شنیدن وضعیت یهودیان که چگونه از پادشاه ایران درخواست می‌کند که به اورشلیم برود و به بازسازی این شهر و به عبارت دیگر بهترکردن وضعیت یهودیان بپردازد. اردشیر به او اجازه داده و همچنین در نامه‌ای او را مورد حمایت خود قرار داده و به‌اصطلاح دست او را برای بازسازی باز گذاشته است. در ادامه کتاب نحمیا بدست‌بندلایی را از کارهایی که انجام شده و کسانی که در آن دخیل بودند، ذکر می‌کند؛ کسانی که به او در بازسازی حصار و سایر اقدامات کمک کرده بودند؛ اما این کار به‌آسانی انجام نشد؛ چون یهودیرستان دشمنان بسیاری داشتند که احتمال حمله آنان نیز وجود داشت. نحمیا به‌عنوان حاکم یهود با کار خود ادامه می‌دهد و از متن کتاب این‌طور برمی‌آید که او قدرت فراوانی در اجرای احتمال این تاثیرات را برزنگ می‌کند. به غیر از اختیار که در دوران اردشیر اول حضور وی به سطح کالیاس بر می‌گردد که در آن دو طرف متفهم می‌شوند که در سرزمین یکدیگر مداخله‌ای نکرده و ایرانی‌ها نیز طبق این معاهده به شهرهای یهودی‌نشین سیاح خود دخالتی نمی‌بخشند (ماریا بروسیوس، شاهنامه‌های هخامنشی). این صلح بسیار مهم است؛ زیرا برخلاف گفته‌های هودوت به نظر می‌رسد پس از نبرد موکاله کمائان هخامنشیان پایگاه‌های مهمی را در دریای مدیترانه داشته‌اند که به ادامه دیگری‌ها می‌انجامید است. صلح کالیاس سبب به‌پایان‌رسیدن این دیگری‌ها می‌شود (مهرام روش‌ضمیر، هخامنشیان در اینونه: از نیبر موکاله تا صلح کالیاس، پژوهش‌های مهم تاریخی). این صلح از نظر بحث ما بسیار مهم بوده؛ زیرا به مواردت هرچه بیشتر غرب یکی دو کشور می‌توانست منجر شود. اتفاق مهم دیگری نیز در زمان سلطنت اردشیر اول می‌افتد که می‌تواند نشان‌دهنده برداشتی عمیق‌تر از چیزی که می‌شناسیم بیردازند؛ تعجدی اینونان باشد. تیمیوتکلس که سردار و قهرمان یونان‌ها در جنگ سالامیس بود، ایران به دار منته متهم می‌شود و از ترس جانش به دربار ایران پناه می‌برد؛ اما به محرمت شاه ایران قرار می‌گیرد. او به دیگر سال زان بازی را یاد گرفته و بنا به گفته توسیدید و پلوتارک نقل فوراتی در دربار شاه ایران بیدا می‌کند. درست است که خصور تیمیوتکلس در دربار ایران از لحاظ معرفتی و عوامل دخیل در شکل‌دهی به متن بنیادین موضوع چندان مهم به نمار نیاید؛ اما حاکی از روابط تنگاتنگ و فراتر از دشمنی بین ایران و یونانیان است؛ اما هر آنچه تا به اینجا گفته شد، صرفا به روابط سیاسی بین دو کشور یا‌کمی‌کشت و ما هیچ سندی مبنی بر تعاملات معرفتی بین این دو کشور گفته ندارید. بسیتیم منابع چه چیزی در این باب به ما می‌گویند.

### تعاملات معرفتی ایران و یونان

ما جیز زیادی از این تعاملات نمی‌دانیم. با اینکه به‌دلایلی که ذکر شد، باید چنین تعاملات فکری‌ای وجود داشته باشد. مطالبی وجود دارد مبنی بر اینکه بعضی از بزرگترین فیلسوفان یونانی‌ـ متاثر از آرای حکیمان ایرانی بوده‌اند. به طور مثال از سفرهای فیثاغورس به ایران و آشنایی او با حکمت مغان صحبت شده است. حتی کتابی به نام «سیاحت‌نامه فیثاغورس در ایران» توسط سیلون مارشال در قرن هجدهم نوشته شده که البته چندان معلوم نیست چقدر ارتباط با عقاید عقل‌محور داشته باشد. بنابراین ما بدون کتبه یکواجهیم تاکیدی بر واقعیت تاریخی مطرحشده داشته باشیم می‌خواهیم ببینیم آنچه به او منسوب شده ـ یعنی حکمت مغانی ـ چه بوده است. زیرا می‌توانند بازتابی از حکمت مغانی باشد که در متون بعدی در شخصیت هوشتانه تجمیع شده است. آیا آنچه هودوت در ایران بدان برخورده می‌تواند نشان‌دهنده نوعی تفکر علمی ـ مبتنی بر توضیح جهان براساس قوانین طبیعی و نه ماتفیزیکی ـ باشد؟ جستجوی دیدگاه علمی به جهان در منابع ایران باستان بسیار حساست است. باور این نکته که چرا انگیزه جنگ‌ها در ایران باستان به‌خصوص در دوره‌های قبل از ساسانیان به چا نمانده، حساس و دشوار است. اگر آن‌چنان که شاید تا در قامت او بعدها مقابلی شده قضاوت کرد. کیمیاگری و علوم جادو نقش در تحجر جمشید داشته‌اند. دست است که کیمیاگری و علوم جادو از روابطی در طبیعت حرف می‌زدند که با منطق و علم جدید قابل بررسی نیست. اما کیمیاگری به شکلی که به نظر از هوشتانه شروع و سیس در دوران اسلامی و نیز قوس روما رشد باید مفهومی است که بارفه‌های بسیاری از نگرش علمی را در خود مستتر دارد. کیمیاگرانه نوعی تلاش در طبیعت محسوب می‌شود بلکه ریشه‌های علومی چون شیمی و فیزیک و داروسازی را در خود مستتر دارد. طبق آنچه از متون قدیمی به جا مانده جادو و جادوگری زندگی‌های بسیار کمی در ایران داشت. در بخشی از این کتاب در باب طبیعت ایران باستان گفته می‌شود: «طبیعت بی‌وقفه در تلاش است که جریان‌ها را در دوره‌ها و زمان‌های مختلف بسته نگه‌دارد. این تلاش طبق نظر زنان‌شناسان جیرو جدود ۱۱۰۰ قبل از مبلاد زندگی می‌کرده است و می‌توان جد در کاهن و جد در روایاتی که پیرامون زندگی زرتشت وجود دارد به دهد. این اتجها که شکل‌ها و اندازه‌های گوناگونی داشته‌اند در اتصال با هم سایر عناصر جهان را به‌وجود می‌آوردند (فدریک جارلز کایلسون، تاریخ فلسفه جلد یکم یونان و روم. سیدجلال‌الدین مجتبوی، انتشارات علمی‌فرهنگی). برای درک بهتر اینکه چقدر نوشتن دموکریتوس در ایجاد تفکر و متد علمی مهم بوده لازم است به این نکته توجه کنیم که بقراط سرشناس‌ترین طبیب یونان باستان و به قولی پایه‌گذار علم پزشکی و کوبد بخش‌های پزشکی با فرهنگ یونانی در قلمرو ایرانیان احتمال ایس تاثیرات را برزنگ می‌کند. به غیر از اثر فلسفه در دوران اردشیر اول معروف به سطح کالیاس بر جمله که در آن دو طرف متفهم می‌شوند که در سرزمین یکدیگر مداخله‌ای نکرده و ایرانی‌ها نیز طبق این معاهده به شهرهای یونانی‌نشین سیاح خودمختاری می‌بخشند (ماریا بروسیوس، شاهنامه‌های هخامنشی). این صلح بسیار مهم است؛ زیرا برخلاف گفته‌های هودوت به نظر می‌رسد پس از نبرد موکاله کمائان هخامنشیان پایگاه‌های مهمی را در دریای مدیترانه داشته‌اند که به ادامه دیگری‌ها می‌انجامید است. صلح کالیاس سبب به‌پایان‌رسیدن این دیگری‌ها می‌شود (مهرام روش‌ضمیر، هخامنشیان در اینونه: از نیبر موکاله تا صلح کالیاس، پژوهش‌های مهم تاریخی). این صلح از نظر بحث ما بسیار مهم بوده؛ زیرا به مواردت هرچه بیشتر غرب یکی دو کشور می‌توانست منجر شود. اتفاق مهم دیگری نیز در زمان سلطنت اردشیر اول می‌افتد که می‌تواند نشان‌دهنده برداشتی عمیق‌تر از چیزی که می‌شناسیم بیردازند؛ تعجدی اینونان باشد. تیمیوتکلس که سردار و قهرمان یونان‌ها در جنگ سالامیس بود، ایران به دار منته متهم می‌شود و از ترس جانش به دربار ایران پناه می‌برد؛ اما به محرمت شاه ایران قرار می‌گیرد. او به دیگر سال زان بازی را یاد گرفته و بنا به گفته توسیدید و پلوتارک نقل فوراتی در دربار شاه ایران بیدا می‌کند. درست است که خصور تیمیوتکلس در دربار ایران از لحاظ معرفتی و عوامل دخیل در شکل‌دهی به متن بنیادین موضوع چندان مهم به نمار نیاید؛ اما حاکی از روابط تنگاتنگ و فراتر از دشمنی بین ایران و یونانیان است؛ اما هر آنچه تا به اینجا گفته شد، صرفا به روابط سیاسی بین دو کشور یا‌کمی‌کشت و ما هیچ سندی مبنی بر تعاملات معرفتی بین این دو کشور گفته ندارید. بسیتیم منابع چه چیزی در این باب به ما می‌گویند.

### تعاملات معرفتی ایران و یونان

ما جیز زیادی از این تعاملات نمی‌دانیم. با اینکه به‌دلایلی که ذکر شد، باید چنین تعاملات فکری‌ای وجود داشته باشد. مطالبی وجود دارد مبنی بر اینکه بعضی از بزرگترین فیلسوفان یونانی‌ـ متاثر از آرای حکیمان ایرانی بوده‌اند. به طور مثال از سفرهای فیثاغورس به ایران و آشنایی او با حکمت مغان صحبت شده است. حتی کتابی به نام «سیاحت‌نامه فیثاغورس در ایران» توسط سیلون مارشال در قرن هجدهم نوشته شده که البته چندان معلوم نیست چقدر ارتباط با عقاید عقل‌محور داشته باشد. بنابراین ما بدون کتبه یکواجهیم تاکیدی بر واقعیت تاریخی مطرحشده داشته باشیم می‌خواهیم ببینیم آنچه به او منسوب شده ـ یعنی حکمت مغانی ـ چه بوده است. زیرا می‌توانند بازتابی از حکمت مغانی باشد که در متون بعدی در شخصیت هوشتانه تجمیع شده است. آیا آنچه هودوت در ایران بدان برخورده می‌تواند نشان‌دهنده نوعی تفکر علمی ـ مبتنی بر توضیح جهان براساس قوانین طبیعی و نه ماتفیزیکی ـ باشد؟ جستجوی دیدگاه علمی به جهان در منابع ایران باستان بسیار حساست است. باور این نکته که چرا انگیزه جنگ‌ها در ایران باستان به‌خصوص در دوره‌های قبل از ساسانیان به چا نمانده، حساس و دشوار است. اگر آن‌چنان که شاید تا در قامت او بعدها مقابلی شده قضاوت کرد. کیمیاگری و علوم جادو نقش در تحجر جمشید داشته‌اند. دست است که کیمیاگری و علوم جادو از روابطی در طبیعت حرف می‌زدند که با منطق و علم جدید قابل بررسی نیست. اما کیمیاگری به شکلی که به نظر از هوشتانه شروع و سیس در دوران اسلامی و نیز قوس روما رشد باید مفهومی است که بارفه‌های بسیاری از نگرش علمی را در خود مستتر دارد. کیمیاگرانه نوعی تلاش در طبیعت محسوب می‌شود بلکه ریشه‌های علومی چون شیمی و فیزیک و داروسازی را در خود مستتر دارد. طبق آنچه از متون قدیمی به جا مانده جادو و جادوگری زندگی‌های بسیار کمی در ایران داشت. در بخشی از این کتاب در باب طبیعت ایران باستان گفته می‌شود: «طبیعت بی‌وقفه در تلاش است که جریان‌ها را در دوره‌ها و زمان‌های مختلف بسته نگه‌دارد. این تلاش طبق نظر زنان‌شناسان جیرو جدود ۱۱۰۰ قبل از مبلاد زندگی می‌کرده است و می‌توان جد در کاهن و جد در روایاتی که پیرامون زندگی زرتشت وجود دارد به دهد. این اتجها که شکل‌ها و اندازه‌های گوناگونی داشته‌اند در اتصال با هم سایر عناصر جهان را به‌وجود می‌آوردند (فدریک جارلز کایلسون، تاریخ فلسفه جلد یکم یونان و روم. سیدجلال‌الدین مجتبوی، انتشارات علمی‌فرهنگی). برای درک بهتر اینکه چقدر نوشتن دموکریتوس در ایجاد تفکر و متد علمی مهم بوده لازم است به این نکته توجه کنیم که بقراط سرشناس‌ترین طبیب یونان باستان و به قولی پایه‌گذار علم پزشکی و کوبد در پیکره دیگری فرقه نوخه و حق گذشته را نیز بازتضیر کند. اما چنین چیز نیز در فرهنگ ما اتفاق نیفتاده است. اینکه چرا چنین اتفاقی نیفتاده مسئول بزرگی است که بسیاری از ناکامی‌های فرهنگی ما نیز در آن ریشه دارد. البته حملات بی‌دریی و بیان‌افکن به کشور ما نیز دلیل بسیار مهمی در این اتفاقات بوده است که نباید دور از تاثیر بماند. هرچه بوده ما امروز در برخورد با فرهنگ باستانی خود با انبوهی از نداشته‌ها روبه‌رو هستیم. در چنین شرایطی صحبت درمورد متولد تفکر علمی هم‌عنان علم در ایران باستان بسیار سخت است. چون به حیای استند به یک کتاب یا به یک مکتب فکری بیه یک به کتصور یا مجسمه یا حداکثر یک نقل قول مستند و دست به نوظهوریدازی نه بود اتوکه شاید محکمی برای توجیه آنچه گفته می‌شود داشته باشیم. همین موضوع درمورد هوشتانه نیز وجود است. هوشتانه یا آن‌طورکه در منابع بیان‌ی ذکر شده است اوستی. مغ و کیمیاگری در دوره هخامنشیان بوده که همراه با خاتیارشاه در لشکرکشی برای یعنیر یونان به ایران همراه نشیده است. وی با حرفه‌ی و اولین کسی می‌دانند که در زمینه جادو دست به تالیف زده است. اهمیت آموزه‌های او تا جایی بوده که در دوران بعد از اسلام نیز که کیمیاگری رواج داشته به‌نوعی محوریت آثار ایجادشده بر پایه کارهای هوشتانه شده است. پلینی برگ در دانشنامه تاریخ طبیعی خود این گونه از او یاد می‌کند: «بر پایه نتایج پژوهش من، نخستین کسی که در این موضوع نوشته و آثارش تا به امروز به ما رسیده، اوستن است. او خاتیارشاه را در جنگ علیه یونانیان در کنار شاهزاده خسرام می‌کرد؛ او بذرهای این هنر غریبش را در هر کجا که می‌رسید می‌پراکند و به‌هوا و همه را مبتلا می‌کرد. نوستدکار، زرتشت کیمیاگری را اندکی بیش از او فرا می‌دهند. اما به‌طور قطع کسی که با الهام‌بخشی خود در مردم یونان نه فقط عشق، بلکه دیوانگی برای این علم را به وجود آورد همین اوستن است. در عین حال من توجه کرده‌ام که در این علم چه در گذشته و چه حال، بیشترین درخشندگی و شهرت برای مکتوبات را تنها این یک نفر پیدا کرد. (...) آن‌گونه که اوستن آموزش داده است، انواع مختلفی از جادو وجود دارد: جادوهایی که آب، اواج، هوا، ستاره‌ها، چراغ‌ها، چوب‌ها، تپه‌ها یا بسیاری از دیگر روش‌ها را برای عیبگویی به کار می‌گیرد و به‌علاوه وصف‌ها یا اواج و درخشندگان». اینکه پلینی این‌گونه از هوشتانه یاد می‌کند قابل درک است؛ زیرا پلینی براساس اندیشه‌های مغ در پلینی رواج داشته نمی‌توانسته چنین چیزی را به براساس اساس خود ببیند. ازاین‌رو دست به نکوهش هوشتانه می‌زند. همان‌طورکه می‌دانیم پیرامون هوشتانه بسیر اتجه به او منسوب شده ـ یعنی حکمت مغانی ـ چه بوده است. زیرا می‌توانند بازتابی از حکمت مغانی باشد که در متون بعدی در شخصیت هوشتانه تجمیع شده است. آیا آنچه هودوت در ایران بدان برخورده می‌تواند نشان‌دهنده نوعی تفکر علمی ـ مبتنی بر توضیح جهان براساس قوانین طبیعی و نه ماتفیزیکی ـ باشد؟ جستجوی دیدگاه علمی به جهان در منابع ایران باستان بسیار حساست است. باور این نکته که چرا انگیزه جنگ‌ها در ایران باستان به‌خصوص در دوره‌های قبل از ساسانیان به چا نمانده، حساس و دشوار است. اگر آن‌چنان که شاید تا در قامت او بعدها مقابلی شده قضاوت کرد. کیمیاگری و علوم جادو نقش در تحجر جمشید داشته‌اند. دست است که کیمیاگری و علوم جادو از روابطی در طبیعت حرف می‌زدند که با منطق و علم جدید قابل بررسی نیست. اما کیمیاگری به شکلی که به نظر از هوشتانه شروع و سیس در دوران اسلامی و نیز قوس روما رشد باید مفهومی است که بارفه‌های بسیاری از نگرش علمی را در خود مستتر دارد. کیمیاگرانه نوعی تلاش در طبیعت محسوب می‌شود بلکه ریشه‌های علومی چون شیمی و فیزیک و داروسازی را در خود مستتر دارد. طبق آنچه از متون قدیمی به جا مانده جادو و جادوگری زندگی‌های بسیار کمی در ایران داشت. در بخشی از این کتاب در باب طبیعت ایران باستان گفته می‌شود: «طبیعت بی‌وقفه در تلاش است که جریان‌ها را در دوره‌ها و زمان‌های مختلف بسته نگه‌دارد. این تلاش طبق نظر زنان‌شناسان جیرو جدود ۱۱۰۰ قبل از مبلاد زندگی می‌کرده است و می‌توان جد در کاهن و جد در روایاتی که پیرامون زندگی زرتشت وجود دارد به دهد. این اتجها که شکل‌ها و اندازه‌های گوناگونی داشته‌اند در اتصال با هم سایر عناصر جهان را به‌وجود می‌آوردند (فدریک جارلز کایلسون، تاریخ فلسفه جلد یکم یونان و روم. سیدجلال‌الدین مجتبوی، انتشارات علمی‌فرهنگی). برای درک بهتر اینکه چقدر نوشتن دموکریتوس در ایجاد تفکر و متد علمی مهم بوده لازم است به این نکته توجه کنیم که بقراط سرشناس‌ترین طبیب یونان باستان و به قولی پایه‌گذار علم پزشکی و کوبد در پیکره دیگری فرقه نوخه و حق گذشته را نیز بازتضیر کند. اما چنین چیز نیز در فرهنگ ما اتفاق نیفتاده است. اینکه چرا چنین اتفاقی نیفتاده مسئول بزرگی است که بسیاری از ناکامی‌های فرهنگی ما نیز در آن ریشه دارد. البته حملات بی‌دریی و بیان‌افکن به کشور ما نیز دلیل بسیار مهمی در این اتفاقات بوده است که نباید دور از تاثیر بماند. هرچه بوده ما امروز در برخورد با فرهنگ باستانی خود با انبوهی از نداشته‌ها روبه‌رو هستیم. در چنین شرایطی صحبت درمورد متولد تفکر علمی هم‌عنان علم در ایران باستان بسیار سخت است. چون به حیای استند به یک کتاب یا به یک مکتب فکری یا به یک تصویر یا مجسمه یا حداکثر یک نقل قول مستند و دست به نوظهوریدازی نه بود اتوکه شاید محکمی برای توجیه آنچه گفته می‌شود داشته باشیم. همین موضوع درمورد هوشتانه نیز وجود است. هوشتانه یا آن‌طورکه در منابع بیان‌ی ذکر شده است اوستی. مغ و کیمیاگری در دوره هخامنشیان بوده که همراه با خاتیارشاه در لشکرکشی برای یعنیر یونان به ایران همراه نشیده است. وی را اولین کسی می‌دانند که در زمینه جادو دست به تالیف زده است. اهمیت آموزه‌های او تا جایی بوده که در دوران بعد از اسلام نیز که کیمیاگری رواج داشته به‌نوعی محوریت آثار ایجادشده بر پایه کارهای هوشتانه شده است. پلینی برگ در دانشنامه تاریخ طبیعی خود این گونه از او یاد می‌کند: «بر پایه نتایج پژوهش من، نخستین کسی که در این موضوع نوشته و آثارش تا به امروز به ما رسیده، اوستن است. او خاتیارشاه را در جنگ علیه یونانیان در کنار شاهزاده خسرام می‌کرد؛ او بذرهای این هنر غریبش را در هر کجا که می‌رسید می‌پراکند و به‌هوا و همه را مبتلا می‌کرد. نوستدکار، زرتشت کیمیاگری را اندکی بیش از او فرا می‌دهند. اما به‌طور قطع کسی که با الهام‌بخشی خود در مردم یونان نه فقط عشق، بلکه دیوانگی برای این علم را به وجود آورد همین اوستن است. در عین حال من توجه کرده‌ام که در این علم چه در گذشته و چه حال، بیشترین درخشندگی و شهرت برای مکتوبات را تنها این یک نفر پیدا کرد. (...) آن‌گونه که اوستن آموزش داده است، انواع مختلفی از جادو وجود دارد: جادوهایی که آب، اواج، هوا، ستاره‌ها، چراغ‌ها، چوب‌ها، تپه‌ها یا بسیاری از دیگر روش‌ها را برای عیبگویی به کار می‌گیرد و به‌علاوه وصف‌ها یا اواج و درخشندگان». اینکه پلینی این‌گونه از هوشتانه یاد می‌کند قابل درک است؛ زیرا پلینی براساس اندیشه‌های مغ در پلینی رواج داشته نمی‌توانسته چنین چیزی را به براساس اساس خود ببیند. ازاین‌رو دست به نکوهش هوشتانه می‌زند. همان‌طورکه می‌دانیم پیرامون هوشتانه بسیر ا